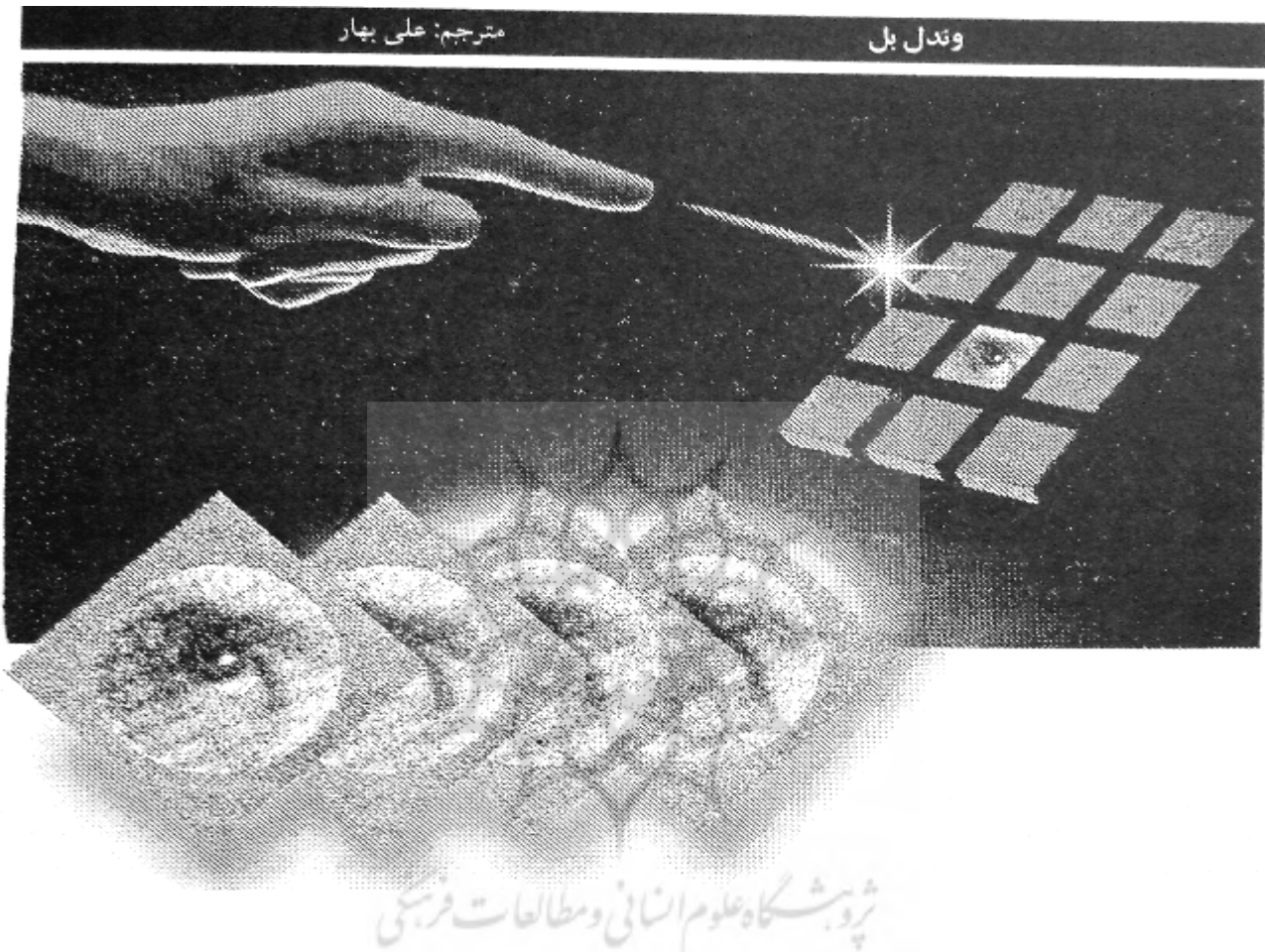


بازاندیشی در ارزشها، عینیت و آینده



۹ ارزشها، عینیت و آینده‌نگری در حوزه‌های اجتماعی، از جمله موضوعات بحث برانگیزی است که در چند سال اخیر، ذهن بسیاری از صاحب‌نظران علوم اجتماعی را به خود معطوف داشته است.

در این مقاله، داوریه‌های ارزشی و همسویی و مشابهت آن با پیش‌بینی‌های علمی به عنوان گزاره‌ای معقول، منطقی و تجربی مطرح شده و براعتبار آن صحه گذاشته شده است. علاوه بر آن، نویسنده بر این نکته تأکید می‌ورزد که احکام ارزشی به عنوان بخشی از گفتمان انتقادی، باید مورد توجه صاحب‌نظران علوم اجتماعی قرار گیرد.

هدف

هدف «آینده‌نگران»، کشف یا ابداع، بررسی، ارزشیابی و پیشنهادن تصویر آینده‌ای ممکن، محتمل و بهتر است. آنان در پی آنند که دریابند چه می‌تواند باشد، چه ممکن است باشد و چه باید باشد. آینده‌نگران تلاش می‌کنند از طریق پیشنهاد تفکر آینده‌نگر برای آینده‌ای بدیل، تصمیم‌گیری، انتخاب خط مشیهای هدفمند و طراحی عمل اجتماعی را هر چه بیشتر عاقلانه و مؤثر سازند. امروزه، آینده‌نگران در فهم آینده‌ای ممکن و محتمل از طریق روشهای کمی و کیفی شامل تکنیکها دلفی (Delphi) نشستهای گروهی متخصصان و واکنش‌شناسی گوردون (Gordon)، به پیشرفتهای چشمگیری دست یافته‌اند. درعین حال که این افراد در زمینه بررسی و توجیه ارزشهای که شالوده تصورات آنها را از آینده‌ای بهتر تشکیل می‌دهند به چنین پیشرفتهای دست نیافته‌اند.

زمینه مطالعاتی این بحث، مربوط به آینده علمی است مرتبط با عمل که

ویژگیهای آن کل‌گرایی، یکپارچگی و فرارشته‌ای بودن است.

این زمینه مطالعاتی بالقوه بر دانشی دقیق از تمامی علوم دیگر، از جمله علوم اجتماعی تکیه دارد. برای نمونه، آینده‌نگران هنگامی که به مسئله ضایعات هسته‌ای می‌پردازند از گروهی خاص از متخصصان و دانش آنها بهره می‌گیرند و هنگامی که آینده رشد جمعیت، محیط زیست، تولید نفت، ارتباطات، خدمات بهداشتی، درگیری قومی و یا تعلیم تربیت مورد بررسی آنها قرار می‌گیرد از گروه‌های دیگر متخصصان و دانش آنها استفاده می‌کنند. بنابراین، زمینه مطالعاتی آینده، به طور قابل ملاحظه‌ای وابسته به علوم مختلف است.

این وابستگی، دلیل عمده‌ای است بر این پرسش که چرا مطالعه در مورد آینده بهتر در ورای مطالعه در مورد آینده ممکن و محتمل قرار دارد. آینده‌گرایان به طور نسبی رهنمود اندکی برای مطالعه آینده بهتر می‌یابند. چرا که علوم، از جمله علوم انسانی، به طور قابل توجهی مسئله ارزش را نادیده می‌گیرند. از یک دیدگاه، درست یا نادرستی داوریهای

ارزشی، برخلاف گزاره‌های حامل واقعیت، نمی‌تواند از طریق روشهای علمی به اثبات برسد. طی 50 سال گذشته، این دیدگاه در مورد داوریه‌های ارزشی دیدگاهی معیاری به شمار آمده که اغلب در علوم انسانی از طریق رویکرد به مباحث ماکس وبر (1949) در اوایل قرن بیستم، مورد تأیید قرار می‌گرفته است. این دیدگاه، امروزه، در دانشکده‌های مختلف به صورت گسترده‌ای تدریس می‌شود و فیلیپس نیز ادامه تسلط آن را بر تفکر دانشمندان علوم انسانی معاصر صحنه گذاشته است.

این نکته ثابت شده است که علوم انسانی در آغاز، جنبه اخلاقی را نیز در بر می‌گرفت. کنت، توکویل، دورکیم، مارکس و حتی وبر نیز چنین جنبه‌ای را در نوشته‌های خود جای می‌دادند (Bellah, 1983) این جنبه اخلاقی تا دوره اخیر نیز باقی بود اما از حدود آغاز جنگ جهانی اول به بعد توسط کسانی که طرفدار دخالت ندادن اخلاقیات در مطالعه جامعه‌ای مبتنی بر مدل‌های علوم طبیعی بودند، ارزشها به نحو

روزافزونی از علوم انسانی کنار زده شد. برای مثال، در ایالات متحده آمریکا، این رویکردها در دهه‌های پس از جنگ دوم جهانی سلطه بیشتری پیدا کردند. در آن زمان، «ملاحظات اخلاقی» عامل مزاحمی تلقی می‌شد و بیشتر به مثابه یک آشوبگر یا مصلح ناشی به آن نگریسته می‌شد تا یک عامل مطلوب و مربوط برای رشته‌های جدیدی که برای یافتن منزلتی تخصص تلاش می‌کردند (Bulmer, 1983).

در این مقاله، تلاش بر این است تا نشان داده شود، اولاً، داوریه‌های ارزشی نیز همانند پیش‌بینیهای علمی می‌تواند به صورتی معقول، منطقی و تجربی انجام پذیرد. یعنی روشهای علمی به همان ترتیب که گزاره‌های حامل «آنچه باید باشد» را توجیه می‌کند، گزاره‌های حامل «آنچه خواهد بود» را نیز می‌تواند توجیه کند. ثانیاً، با توجه به اینکه قطعیت نداشتن در معرفت علمی به نحوی فزاینده مورد قبول واقع شده است، اساس داوریه‌های ارزشی ممکن است به همان اندازه معتبر باشد که اساس گزاره‌های حامل بود و هست، اعتبار

دارد. نتیجه حاصل اینکه، زمان آن فرا رسیده است که دانشمندان علوم اجتماعی آنچه را شایسته است به حیطة علم بازگردانند و احکام ارزشی راه به عنوان بخشی از گفتمان انتقادی در علوم اجتماعی مطرح سازند. برای محقق ساختن چنین امری، ممکن است ایجاد پل ارتباطی با فلسفه، ضروری باشد.

البته، ممکن است در مورد کنارگذاشتن ارزشها از علوم اجتماعی استثناهایی وجود داشته باشد. برای نمونه، در علم اقتصاد، بهینگی، کارایی، رشد واقعی در تولید ناخالص ملی سرانه و مقیاسه‌ایی از این قبیل وجود دارند که یک موقعیت و هدف دلخواه را توصیف می‌کند؛ گرچه این مقیاسها بدون مخالفت هم نیست (مثل مخالفت طرفداران محیط زیست بارشد). افزون بر این، شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی با جهت‌گیری‌های کاربردی و سیاست‌گذاری و عملی، از روانشناسی بالینی گرفته تا تحقیقات ارزش سنجی در جامعه‌شناسی، لزوماً به برخی شرایط و اهداف ارزشمند اشاره دارند. اما در این موارد، ارزشهایی که مطرح می‌شود به ندرت مورد سؤال

قرار می‌گیرد یا به نحوی انتقادی مورد بررسی واقع می‌شود. به طور معمول، این ارزشها بر اساس برخی مبانی فوق علمی مورد پذیرش قرار می‌گیرند.

همچنین، با کاهش اعتقاد به امکان بی‌طرفی علمی در علوم اجتماعی (Fass, 1977) حتی تحقیقاتی که به ظاهر در مسیر نظریه اجتماعی صورت گرفته، به عنوان نوعی کمک به ارزشها و منافع برخی گروهها در مواجهه با گروه‌های دیگر قلمداد شده است. به این دلیل و به خاطر اینکه بسیاری از ایده‌های اخلاقی که دانشمندان علوم اجتماعی بی‌پروا مورد استفاده قرار داده‌اند، نمی‌تواند در برابر کنکاش عامه و واریسی متخصصان مقاومت کند، علوم اجتماعی با بحران مشروعیت مواجه می‌شود (Haan, 1983). بنابراین، در حال حاضر، نیاز مبرمی وجود دارد به برخی توجیهات نظام‌مند و صریح در مورد ارزشهایی که علوم اجتماعی حتی برای خود و نیز برای کاوشهای آینده‌نگران نسبت به آینده‌ای روشن و تا حدودی دلخواه برای نوع انسان، ارائه می‌کند. اما در عین حال به نظر می‌رسد که تلاشهای

اندیشمندانی چون فاس (1977)، هان (1983) و فیلیپس (1986) به میزان زیادی نادیده گرفته شده است.

برای برآورده شدن اهدافی که در این مقاله مد نظر است، «ارزشها»، «احکام ارزشی» و یا «داوریه‌های ارزشی» را به عنوان کلی‌ترین ایده‌ها در نظر می‌آوریم (Zavalloni, 1980). این موارد، به معیارهای ارزش و مطلوبیت بستگی دارند؛ آنها بر حسب خوب یا بد، زشت یا زیبا، خوشایند یا ناخوشایند، مناسب یا نامناسب بیان می‌شوند: آنها در زمینه اخلاق برگزیده به عنوان ملاک برتری انتخاب یا عنوان توجیهات رفتار توصیه شده و یا حقیقی، مورد استفاده قرار می‌گیرند (illiams, 1970).

چنین ارزشهایی ممکن است به لحاظ اجتماعی سازمان یافته باشد و احساسی قوی نسبت به هویت و تعهد عاطفی ایجاد کند. این ارزشها ممکن است برای دریافتهای جمعی از خیر، مسئله‌ای اساسی باشد و شامل تضمین‌های اجتماعی یعنی پاداش و جزا شود: تضمین‌هایی که از سوی کارگزاران جامعه به مورد اجرا گذاشته می‌شود.

همچنین، این ارزشها ممکن است به صورت احکام حامل «باید» و «نباید» اخلاقی، در مورد افراد، ظاهر شوند. به این ترتیب، این ارزشها چیزی بیش از برتریهای صرف فردی است: آنها در بر دارندة خصوصیات هنجاری رفتار عملی صحیح هستند که اغلب برای آزادی و رفاه افراد، گروه‌ها و جوامع، اگر نه ضروری اما سودمند به نظر می‌رسند.

قصد من در این مقاله، این است که چگونه در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی ارزشها تابع گفتمان عینی، عقلانی و انتقادی قرار می‌گیرند یا ممکن است قرار گیرند. امید من این است که قرار دادن روند ارزشیابی را در پژوهش اجتماعی تجربی، حتی با روشی بهتر از روشی که در اینجا ارائه کرده‌ام، به پیش ببرم. با یک بررسی خلاصه از برخی تفکرات گذشته در مورد ارزشها و عینیت که لازمة این کار است بحث را آغاز می‌کنیم.

وجه تشابه میان «هست» و «خواهد بود»، و «هست» و «باید»

استدلال دیوید هیوم را در برابر استقرابه یاد آوریم. از مقدمه «من مشاهده کردم که خورشید امروز همچون دیروز طلوع کرد». نتیجه می‌گیریم که «بنابراین خورشید فردا نیز طلوع خواهد کرد». اما هیوم می‌گفت که چنین مقدمه‌ای به دسته‌ای از وقایع مشهودی اطلاق می‌شود که رخ داده است، در حالی که نتیجه به واقعه دیگری اشاره دارد که هنوز مشاهده نشده و وقوع نیافته است: یعنی واقعه‌ای در آینده. در اینجا، هیوم استدلال می‌کند که به دلیل شکافی که میان مقدمه و نتیجه وجود دارد، این نتیجه‌گیری به طور منطقی نادرست است. یک راه قابل قبول برای طرح این مطلب این است که، مقدمه در بردارنده «هست» و «بود» است، در حالی که نتیجه در برگیرنده لفظ جدید «خواهد بود» است: لفظی که برای طرح آنها یک رابطه منطقی روشنی وجود ندارد. در حقیقت، ممکن است فردا آفتاب طلوع کند، اما این واقعیت که امروز و دیروز آفتاب طلوع کرده است ثابت

نمی‌کند که در آینده هم آفتاب طلوع خواهد کرد.

هیوم در برابر استنتاج گزاره‌های حاکی از «باید بود» از گزاره‌های حاکی از «هست» و «بود»، استدلال مشابهی داشته است. در چنین وضعی نیز مقدمه در بردارنده «هست» و «بود» است در حالی که نتیجه، لفظ جدید «باید» را در بر می‌گیرد؛ لفظی که برای طرح آن یک رابطه منطقی روشنی وجود ندارد. از مقدمه «من مشاهده کردم که آتش دست مرا می‌سوزاند»، هر چند هم که صحیح باشد، نمی‌توانیم به طور منطقی نتیجه بگیریم که «بنابر این، نباید دست در آتش ببرم». رسیدن به چنین نتیجه‌ای مستلزم ارتکاب «مغلطه طبیعی» است: به این معنا که «از مقدماتی که کاملاً غیر ارزشی است به نتیجه‌ای ارزشی دست می‌یابیم». پدیده آتش سوزاننده دست من، یک واقعیت است، اما این نتیجه که من نباید دست خود را در آتش ببرم یک گزاره تجویزی است که به انتخاب، تصمیم یا داوری مربوط می‌شود و ارتباطی با امر واقع ندارد.

در اینجا مسئله‌ای غیر عادی وجود دارد: اعضای جامعه علمی، شامل فیلسوفان و عالمان علوم اجتماعی به دو استدلال مشابه به روشهایی تناقض‌آمیز پاسخ گفته‌اند. آنان از یک سو این استدلال را که از «هست» به «خواهد بود» نمی‌رسیم، نمی‌پذیرند و از سوی دیگر، این استدلال را که از «هست» به «باید» نمی‌رسیم تأیید می‌کنند. در بین دانشمندان بدبینی نسبت به پیش‌بینی، به طور وسیعی کنار گذاشته شده است.

بنابراین، پیش‌بینی به نحو گسترده‌ای به عنوان وظیفه‌ای مشروع و شاخص علم مورد پذیرش است و این مسئله حتی در مورد پوپر نیز به عنوان کسی که منطق استقرار را رد می‌کند مصداق دارد.

در همین حال، بدبینی نسبت به موجه دانستن داوریه‌های ارزشی به عنوان عقیده‌ای رایج و قابل قبول در آمده است. گزاره‌های پیشگویانه به عنوان بخشی از گفتمان در آمده، حال آنکه گزاره‌های حامل «باید» مورد انکار بوده است. آیا این مسئله توجیه پذیر است؟

¼ زمان آن فرا رسیده است که دانشمندان علوم اجتماعی آنچه را شایسته است به حیطة علم بازگردانند و احکام ارزشی را به عنوان بخشی ازگفتمان انتقادی در علوم اجتماعی مطرح سازند.

¼ مبتنی بر استدلال اثبات‌گرایانه، گزاره‌های حامل «باید»، حتی اگر به موارد مشخص تجربی اشاره داشته باشند، نمی‌توانند از طریق آزمون تجربی تأیید یا تکذیب شوند.

¼ با وجود برشردن راه‌های زیادی که علم و ارزش با یکدیگر کنش متقابل دارند، همپل همچون بسیاری از دانشمندان دیگر نتیجه می‌گیرد که به لحاظ منطقی غیر ممکن است که احکام حامل «باید» را به نحو علمی تأیید کرد.

ارزشها و اثبات‌گرایی منطقی

من قصد آن ندارم که اثبات‌گرایی را مورد حمله قرار دهم و بر آن هم‌نیستم که تصویری کامل از ویژگیهای بسیار آن ارائه کنم. به هر حال، ممکن است تعبیری که مورد اختلاف نباشد در زمینه اثبات‌گرایی به چشم نخورد و این تاحدی به دلیل تحریف آن از سوی منتقدان است و «هاف پنی» (Half Penny) نیز این مطلب را نشان می‌دهد. علاوه بر این، تعمیم در زمینه اثبات‌گرایی خطر تعبیر و تفسیر تفاوت‌های مهم در میان نویسندگان مختلفی را دارد که مرامشان اثبات

گرایانه است. قصد من فقط این است که دو جنبه از برنامه اثبات‌گرایی را نمایان سازم به تضعیف تدریجی گفتمان اخلاقی در زمان خود یاری رساند.

جنبه اول، این ادعای اثبات‌گرایانه است که یک گزاره زمانی معنی‌دار است که درمواقعی به طور مستقیم یا غیر مستقیم قابلیت آزمون تجربی را داشته باشد. یعنی برخی از جملات درگزاره‌های علمی باید مفهومی تجربی داشته باشند. آنها باید مشاهده‌پذیر و یا دارای شاخصه‌هایی مشاهده‌پذیر باشند. بنابراین، گزاره‌ها باید به نحوی سامان یابند که بتوانند از طریق انجام برخی مشاهدات تأیید یا تکذیب شوند. مبتنی بر استدلال اثبات‌گرایانه، گزاره‌های حامل «باید»، حتی اگر به موارد مشخص تجربی یا اشاره داشته باشند، نمی‌توانند از طریق آزمون تجربی تأیید یا تکذیب شوند.

جنبه دوم، توجه کانونی اثبات‌گرایی بر حامل علم است و اینکه نظام‌مند ساختن معرفت هدفی عمده محسوب می‌شود. دراین میان، اثبات‌گرایان تلاش کردند تا نشان دهند برای معرفت واقعی

یک ساختار قیاسی زیر بنایی وجود دارد. از نظر آنان معرفت علمی، علاوه بر دارا بودن واقعیت تجربی به عنوان یک مرجع، دربردارنده یک ساختار سلسله مراتبی، طبقه‌بندی برخی گزاره‌ها براساس دیگر گزاره‌ها، گزاره‌هایی قانون‌وار و امکان بسط نظام مرتبط گزاره‌ها بر حسب قواعد منطقی است. رویکرد قیاسی - نومولوژیک¹ همپل (Hempel) نمونه‌ای از این دست محسوب می‌شود.

تأثیر اثبات‌گرایان منطقی بر تفکر فلسفی، درنهایت به تسلط این دیدگاه منجر شد که تنها گزاره‌های عقلانی، فاقد دشواری و یقینی، گزاره‌هایی است که به طور منطقی حاصل آید (Lee, 1985). این دیدگاه تقویت‌کننده این عقیده بود که گزاره‌های حامل «باید» به نحو منطقی نمی‌توانند از گزاره‌های حامل «هست» استنتاج گردند و بنابراین، باید گزاره‌های حامل «باید» را غیر عقلانی به حساب آورد.

با توجه به معانی تجربه، همپل معتقد است که برای مثال، داوریه‌های بیقید و شرط درمورد ارزشها، چنان که درجمله

«کشتن گناه است» وجود دارد، «بیانگر حکمی نیست که بتوان آن را به طور مستقیم مورد مشاهده قرار داد». در این صورت، آیا می‌توان آن را به طور غیر مستقیم آزمون کرد؟ پاسخ در اینجا هم منفی است ... «کشتن گناه است» کارکرد بیان آن حکمی نیست که واجد شرایط صدق و کذب بودن باشد، بلکه در خدمت بیان معیاری برای ارزیابی اخلاقی یا هنجاری برای رفتار است هنگامی که معنای توصیفی تجربه موجود نیست، جمله‌ای مثل «کشتن گناه است» با جمله «کشتن به عنوان یک گناه از سوری مذاهب محکوم شناخته شده است» که بیانگر حکمی واقعی و قابلیت آزمون تجربی دارد، کاملاً متفاوت است. بنابراین، همپل معتقد است که مشکل رسیدن از «هست به باید» حل شدنی نیست و گفتمان اخلاقی نمی‌تواند به واقعیات استوار باشد. در مقابل، وی مشکل رسیدن از «هست به خواهد بود» را تنها یک دشواری جزئی می‌پندارد و در استوار کردن گفتمان علمی بر واقعیات صرف احتیاط را توصیه می‌کند. او استدلال می‌کند «این ادعا که

هر توضیح مکفی یک پیش‌بینی بالقوه نیز محسوب می‌شود ... معقول و منطقی است».

به نظر می‌آید همپل نیز مرتکب همان اشتباهی شده است که بنا به نظر رایشن باخ (Reichenbach, 1951) تجربه‌گرایان پیشین مرتکب شده بودند: آنها بر این اساس که معرفت آتی می‌تواند بعدها تأیید یا تکذیب شود، به غلط آن را از سنخ معرفت مشاهده‌پذیر می‌پنداشتند. بنابراین، گزاره‌های حامل پیش‌بینی را به عنوان بخشی از تلاش علمی پذیرفتند، در حالی که گزاره‌های حامل ارزش را رد کردند.

چنانچه بخواهیم صریح صحبت کنیم باید گفت که چیزی به نام معرفت آتی وجود ندارد. حوادث رو به سوی گذشته دارند و به آنچه اتفاق افتاده و یا در حال وقوع است اشاره می‌کند. حوادث و روندهایی که پیش‌بینی‌ها (اظهارات در مورد آینده) به آنها اشاره دارند، از آنجا که هنوز وقوع نیافته‌اند به روشنی حوادث اتفاق افتاده نیستند. گرچه این حوادث می‌توانند بر استنتاجهایی که از واقعیات به عمل آمده است استوار باشند

(برای نمونه، گرایشهای گذشته ممکن است ادامه یابد)، پیش‌بینیها خود به آنچه هنوز در زمان انجام پیش‌بینی وجود نیافته است اشاره دارند در واقع چیزی به نام واقعیات آتی وجود ندارد.

بالین وجود اغلب دانشمندان همچنان معتقدند که پیش‌بینیهایشان می‌تواند به صورت احتمال پیش از واقعیت - به نحوی که گفته شد- ارزیابی شوند یعنی پیش از آنکه آینده پیش‌بینی شده به صورت واقعیت حال یا گذشته درآید.

(Olick & Bell, 1989)

البته همپل و دیگر فیلسوفان علم ادعان می‌کنند که ارزشها نقشی در علم ایفا می‌کنند به دنبال وبر همپل نقشهای چندگانه ارزشها را در علم بر می‌شمارد:

1- نتایج علم از طریق برخی سیستم‌های ارزشی در خارج از حوزه علم مورد داوری قرار می‌گیرد.

2- ارزیابیهای اخلاقی خارج از قلمرو علم مورد نیاز است تا «مهار تکنیک» - که آن را علم ممکن می‌سازد - مورد استفاده قرار گیرد؛ به عبارتی «داوریه‌های ابزاری در مورد ارزش» می‌تواند صورت گیرد، چنانکه وبر ابراز

داشت، «تبدیل گزاره‌های حامل «علت و معلول» به گزاره‌های حامل «وسیله و هدف» هر زمان که معلول مورد سؤال به نحوی دقیق بیان شود ممکن است 3- همپل با ادعای وبر مبنی بر اینکه دانشمندان می‌توانند تعیین کنند که آیا یک عمل معین یا هدفی مشخص با یک موضوع ارزشی بنیادین سازگار است یا ناسازگار، موافق است. 4- انتخاب یک شغل علمی نسبت به دیگر مشاغل متضمن ترجیحات و داوریه‌های ارزشی مافوق علمی انتخابگر است 5- هنگامی که دانشمندان یک موضوع خاص را بر می‌گزینند تا بر روی آن کارکنند اغلب ارزشهایی را که بر روی موضوعها ی مختلف و نتایج اجتماعی و محتمل کار خود می‌گذارند، در نظر می‌آورند؟

6- خود ارزشها نیز می‌توانند موضوعی برای تحقیق علمی باشند 7- در تحقیقات کاربردی افزون بر معیارهای معمول علمی ارزشها نیز ممکن است با توجه به منافع و زیانهای نسبی تبعات اجتماعی تحقیق در تصمیم‌گیری نسبت به قبول یا رد یک فرضیه دخالت کنند 8- به عنوان یک مسئله مشکل آفرین از نظر

همپل ، آرمان علم خود از طریق داوری ارزشی تقویت می‌شود چنانکه وبر مطرح کرد این اینکه علم با ارزش است یا نه خود یک داوری ارزشی است 9- علم ارزشهای خاص خود را در مورد اینکه یک علم مطلوب چیست ایجاد می‌کند مثل ارزش مربوط به درستی صداقت ثمربخشی سادگی افق تعمیم و از این قبیل مسائل. با وجود برشمردن راه‌های زیادی که علم و ارزش با یکدیگر کنش متقابل دارند همپل همچون بسیاری از دانشمندان دیگر نتیجه می‌گیرد که به لحاظ منطقی غیر ممکن است که احکام حامل «باید» را به نحو علمی تایید کرد. این نتیجه‌گیری قابل بحث است حداقل دو مورد از روابط میان علم و ارزش که در بالا مطرح شد نشانگر امکاناتی برای ارزیابی عینی داوریهای ارزشی است برای نمونه در مورد شماره 2، داوریهای ابزاری درباره ارزش یعنی آنچه «مدل وسیله - هدف» خوانده می‌شود مورد قبول است و در مورد شماره 3، امکان داوری درباره سازگاری منطقی میان یک ارزش بنیادین و دیگر ارزشها و اعمال مورد پذیرش است یعنی

آنچه لی «مدل متعهد - استنتاج‌پذیری» خوانده است علاوه بر این روشهای متنوع دیگری برای آزمون داوریهای ارزشی که احتمالا کافی‌تر به نظر می‌رسند وجود دارند از جمله این روشها نظریه لی در مورد استلزام معرفتی است که به عنوان نمونه به بحث در مورد آن می‌پردازیم .

ارزشها و فرا اثبات‌گرایی

آنان که در پی روش‌های عینی برای ارزیابی ارزشها هستند نه تنها باید با دیدگاه اثبات‌گرایانه که تلاش دارد داوریهای ارزشی را برگزراه‌های بی‌معنای متافیزیکی مبتنی سازد از در مخالفت در آیند بلکه باید با دیدگاه‌های مابعد اثبات‌گرایی نیز که ذهن‌گرایی و نسبیت‌گرایی را تشویق می‌کنند مخالفت ورزند نویسندگان مدافع مابعد اثبات‌گرایی چون هانسون (Hanson, 1958) کوهن (Kuhn, 1962) فیربند (Feyerband, 1975) لاکاتوس (Lakatos, 1962) هدفشان از نقد توجیه معرفت علمی و تضعیف مبانی گزاره‌های حامل حقیقت است چرا که آنان

نسبی‌گرایی شناخت را تشویق می‌کنند همچنین شاید به طور ناخودآگاه مبانی داوریه‌های ارزشی را تضعیف می‌کنند.

نسبی‌گرایی شناخت در بردارندهٔ نسبی‌گرایی اخلاقی است و مبتنی بر این فرض است که هر شکل از زندگی «معیارهای خاص خود را برای «حقیقت»، «درستی»، «عینیت» و «عقلانیت» دارد... در نهایت آنچه بر جا می‌ماند معیاری خاص برای حقیقت و عقلانیت است و با آن شکل از زندگی که فرد خود را به آن متعهد می‌داند و یا به صورت عادت به آن وابسته است تناسب دارد.» باید مشابهت میان این نسبی‌گرایی شناخت و برخی دیدگاه‌های کوهن را خاطر نشان ساخت کوهن «استدلال می‌کند که معیار عقلانیت که در علم به کار می‌آید در نهایت معیاری است که تنها جامعهٔ علیم آن را تأیید می‌کند و این امر بدان معنی است که تعهد و الزام آنان تنها ناشی از وفاداری و تعهد گروهی است» و کوهن و دیگران بسیاری از اعتقادات معیاری اثبات‌گرایان را مورد تهاجم قرار دادند (Gellner, 1985) و ادعا کردند که : ۱- نظریات

علمی، ساختارهای قیاسی منظمی ندارد (Hacking ۱۹۸۱) 2- واقعیات به تنهایی نظریات را تغییر نمی‌دهند 3- علم فزاینده و توسعه‌یابنده نیست 4- نظریات نمی‌توانند بایکدیگر آزمون شوند و چنین تناسبی میانشان وجود ندارد 5- عقاید علیم از طریق چارچوب‌های فرهنگی و اجتماعی محققان جهت‌دهی می‌شود 6- این عقاید همچنین از طریق تاریخ و روانشناسی زندگی فرد جهت‌دهی می‌شود و 7- در واقع ما با واقعیات متفاوت مواجه هستیم و نه تعبیر متفاوت از واقعیت در میان جامعه‌شناسان چنین دیدگاه‌هایی توسط فیلیپس (pilips) رینهار (areinh)

لینکلن (Lincoln) و گوبا (Goba) و برخی دیگر انعکاس یافت به طور خلاصه تهاجم اخیر بر اثبات‌گرایی در 1962 توسط کوهن و دیگر نویسندگان ما بعد اثبات‌گرایی آغاز شد و کمکی بود به زدودن این اعتقاد که پایه‌گذاری علوم اجتماعی که به لحاظ ارزشی آزاد و یا خنثی باشد امکان‌پذیر است چرا که این گروه توجه را به عوامل فردی اجتماعی

و فرهنگی که تولید معرفت علیم را متاثر می‌سازند معطوف داشت همچنین این اعتقاد را تقویت کرد که ارزشها نمی‌توانند از طریق تفحص علمی تایید یا تکذیب شوند این گروه این کار را با حمایت غیر مستقیم از نسبی‌گرایی و ذهن‌گرایی به انجام رساند و بدین ترتیب عقاید موجود در مورد اطمینان درستی جبرگرایی و استناد به علت را در مورد معرفت علمی تضعیف کرد ارزشها چگونه می‌توانند به لحاظ عینی معتبر باشند در صورتی که درستی و اعتبار عینی وجود نداشته باشد؟ اگر حقیقت نسبی است به یقین ارزشها نیز چنین است.

گرچه نسبی‌گرایی اخلاقی ممکن است برای زیر سؤال بردن ارزشهای متعلق به یک گروه و حمله به قوم‌مداری مفید باشد اما در استدلال برای اخلاق منضبط مواجهه با شکست می‌شود این نسبی‌گرایی در مورد ارزشهای اعتقادی فرد تردید ایجاد می‌کند بدون اینکه رهنمودی اخلاقی برای جایگزینی ارائه کند تنها چیزی که به دست می‌دهد نظام ارزشی متعرف برخی گروه‌ها بدون

توجه به سنتهای فرهنگی آنان است این اخلاق متعارف محکوم ساختن آدمخواری، شکنجهٔ بدنی، قطع عضو، زدن همسر، سوءرفتار با کودکان، برده‌داری، جنایت و یا نسل‌کشی را تا زمانی که نمایانگر سنتهای فرهنگی برخی گروه‌هاست بدون توجه به اینکه چه تجاوزات فاحشی به زیست انسان و عدالت اجتماعی صورت می‌گیرد مجاز نمی‌شمارد. افزون بر این نسبی‌گرایی فرهنگی خود نمونه‌ای از مغالطه‌ای طبیعی است زیرا این گزاره که تفاوت فرهنگی وجود دارد این حکم را که تفاوت فرهنگی «باید» وجود داشته باشد حمایت نمی‌کند. با وجود سهم مهم این گروه در به انجام رساندن تحقیقات پیچیده و زمینهٔ مسائل اجتماعی دیدگاه‌های ما بعد اثبات‌گرایی به طور جدی و به نحو فزاینده‌ای خدشه‌دار شده است. (suppe1977) کوهن خود فکر دومی داشت و در واقع هیچ‌گاه همچون پیروانش ضد اثبات‌گرایی نبود امروزه جستجو برای یک دیدگاه قابل قبول‌تر از اثبات‌گرایی یا واقع‌گرایی انتقادی نسبت به احکام علمی - به عنوان

احکام فرضی قابل تصحیح موقت غیرطبیعی و مبتنی بر حدس منجر شده است .

با تأیید بسیاری از انتقادهای ما بعد اثبات‌گرایی واقع‌گرایان انتقادی استحکام «واقعیات» را کمتر از آنچه اثبات‌گرایان می‌پنداشتند در نظر می‌آوردند آنان بر پیش‌فرضها چهارچوب اجتماعی - فرهنگی روندهای اجتماعی که کار علم را به وجود می‌آورند و خلاقیت و ابتکار محققان تکیه بیشتری دارند آنان می‌پذیرند که اعتبار و پذیرفتگی گاهی بهترین نتیجه‌ای است که می‌توان درد علم به آن دست یافت اما برخلاف کوهن در کارهای اولیه‌اش و برخی مابعد اثبات‌گرایان واقع‌گرایان انتقادی اصرار دارند که علم چیزی است بیش از اعتقادات جمعی اعضای جامعه علمی و معتقدند که علم مرتبط با کشف جهان است آن گونه که واقعیت دارد. بنابراین اگرچه واقع‌گرایان انتقادی از اعتقاد به قطعیت معرفت دست می‌کشند اما می‌پذیرند که بی‌طرفی (سازگاری منطقی و تأیید یا رد تجربی از طریق بررسی انتقادی دیگران امکان‌پذیر است.)

بنابراین ادعاهایی که درزمینه حقیقت علمی وجود دارد درمقایسه با آنچه بیش از این دانشمندان و فلاسفه مطرح کرده بودند محدودتر می‌شود ادعاهایی که نسبت به ارزش با توجه به خیر وجود دارد نیز محدودیت پیدا می‌کند ولی نه آن‌گونه که درگذشته وجود داشته است دراصل ادعاهایی که درمورد ارزش وجود دارد از ادعاهایی که نسبت به حقیقت مطرح می‌شود محدودیت کمتری دارد .

(مدل تعهد - استنتاج پذیری

(Acommitment deductibility Model)

هنگامی که اثبات‌گرایی تسلط پیدا کرد برخی فلاسفه اخلاقی یک از وجود متمایز آن را که همانا پیامد مشخص منطقی بود پذیرفتند این مسئله به ایجاد یک مدل تعهد - استنتاج‌پذیری برای اخلاق یاری رساند این مدل تقلیدی است از ساخت منطقی سلسله مراتب علم آن‌گونه که اثبات‌گرایان منطقی می‌پنداشتند با این تفاوت که گزاره‌های مورد بحث احکامی ارزش است نه بیاناتی از واقعیت روابط منطقی میان

گزاره‌ها موجود است حکمی اخلاقی در مرتبه پایین‌تر می‌تواند با حکمی در مرتبه بالاتر و آن حکم نیز به همین ترتیب با دیگر احکام توجیه شود بنابراین در اینجا استنتاج‌پذیری از طریق سازگاری و انسجام منطقی وجود دارد. اما در نهایت حکمی در بالاترین مرتبه قرار دارد و از این رو تمامی نظام توجیه بر عمل ایمان یا اراده یعنی بر تعهد نسبت به اصلی در بالاترین مرتبه متکی است به همین ترتیب باری تعهد و وفاداری نسبت به بالاترین اصل توجیهی عینی وجود ندارد چنین تعهدهایی هم ذهنی است و هم نسبی مگر آنکه از طریق رجوع به چیز خارج از نظام به نحوی عینی توجیه شود به همین خاطر مدل تعهد - استنتاج‌پذیری در مورد توجیه ارزشها به عنوان مدلی غیر قابل دفاع مورد تهاجم قرار گرفته است اما هنوز این مدل سودمندی‌هایی در بر دارد چنان که وبر و همپل نیز موافق خواهند بود بخش استنتاج‌پذیری این مدل هنگامی که به طور صحیح انجام‌پذیر معتبر است این بخش انسان را قادر می‌سازد تا داوری عینی را تا نقطه‌ای

مشخص اعمال کند زمانی که مردم در زمینه برخی اصول مورد پذیرش همگان به عنوان اخلاقیات صحیح توافق کردند (مثل مزد برابر برای کار برابر) این اصول می‌تواند به عنوان ملاکی برای داوری در مورد دیگر ارزشها و فعالیتها مورد استفاده قرارگیرد (برای مثال مزد زنان به نسبت مردان برای انجام کاری مشابه در زمان و مکان خاص چقدر باید باشد). مدل تعهد - استنتاج‌پذیری بر این امر تأکید دارد که آیا یک عمل حادثه روند و یا چیزی از این قبیل که مشخص باشد با ارزشی که نسبت به آن تعهد وجود دارد سازگار است یا از آن فاصله دارد؟ برای نمونه چنانچه تعهدی صادقانه نسبت به ارزشی چون ادای احترام نسبت به دیگر انسانها به وجود آید می‌توان در فرهنگ X سؤال کرد که آیا تعظیم کردن به انسانی دیگر نمودی از ارزش مورد تعهد ماست؟ تعظیم کردن علتی برای احترام محسوب نمی‌شود بلکه ممکن است نمونه‌ای برای آن باشد در فرهنگ X اگر می‌خواهیم نسبت به دیگری احترام بگذاریم به او تعظیم می‌کنیم چنین تعهدی ممکن است در مورد

ارزشی خاص یا مجموعه‌ای از احکام تجویزی یا تحریمی مثل سنتهای برخی گروه‌ها قوانین برخی کشورها اصول برخی مذاهب یا دکترینهای برخی ایدئولوژی‌های سیاسی به وجود آید اگر در مورد چنین تعهدی تشریک مساعی صورت گیرد اختلافات از طریق تحلیل عقلانی احکام مربوط که به عنوان معیار پیشرفته شده‌اند فرو خواهد نشست .

ممکن است عملی ناصحیح باشد بنابراین مدل تعهد - استنتاج‌پذیری به عنوان روشی کاملاً مناسب برای استدلال اخلاقی درحالی که برتعهد نسبت به قانون مبتنی است از کارایی باز می‌ماند و به همین ترتیب درمواد دیگر مشابه این همین رویه ادامه خواهد داشت .

مدل وسیله - هدف (A Means)

(Ends Modl)

مدل تعهد- استنتاج‌پذیری روشی عملی است برای تصمیم در مورد مسائل مربوط به ارزش که به طور معمول در زندگی روزمره به کار می‌آید؛ به ویژه هنگامی که مردم در زمینه برخی معیارهای ارزشی توافق دارند به عنوان نمونه برای دیوان عالی امریکا تعهد اصیل و صادقانه نسبت به قانون اساسی وجود دارد این قانون اساسی از طریق قیاس درفاصله مشخصی از تبعیت و یا تخطی ممکن از متن نوشته شده به کار گرفته می‌شود.

فلاسفه از دیر باز توافق کرده‌اند که مدل وسیله هدف می‌تواند برای آزمون آنچه گزاره ابزاری یا «باید - عملی» خوانده شده است به کار گرفته شود این نوع گزاره گزاره‌ای است بر این باور که: «اگر خواهان X هستید آنگاه باید Y را انجام دهید» چرا که Y وسیله‌ای است برای نیل به X این مسئله را می‌توان به صورت دیگری نیز بیان کرد برای نیل به هدف X ، Y از Z بهتر است X به عنوان یک هدف برگزیده میشود آنگاه واقعیت این خواهد بود که برای رسیدن به X و Y وسیله است و یا وسیله‌ای بهتر از Z است. در مدل وسیله - هدف ، هدف و غایت در درون مدل توجیه‌ناپذیر

اما ارزشهای زیربنایی که نسبت به آن تعهد وجود دارد نیز درخور ارزیابی است به عنوان مثال آیا قوانین عادلانه هستند؟ اگر نیستند پیروی از قانون

است؛ چراکه هدف به رجحانها و خواسته‌های برخی افراد یا جمع مربوط می‌شود. مدل وسیله - هدف، گرچه ممکن است همچون مدل تعهد - استنتاج‌پذیری، به‌کارگیری منطق طبقه‌بندی و نظریه را در برگیرد، بر معرفت علی و واقعیت تجربی تأکید می‌کند آنچه برای نیل به برخی اهداف خاص باید انجام گیرد، واقعیتی است مربوط به روابط علت و معلولی و شرایط تجربی؛ که روابط علت و معلولی تحت آن به کار می‌آید به عنوان نمونه اگر پذیرفتیم که هدفمان برابری در امکان تعلیم و تربیت باشد آنگاه اینکه ادغام نژادی در مدرسه به این هدف کمک می‌کند یا نه مسئله‌ای تجربی است سؤال تجربی دیگر این است که آیا بردن کودکان به مناطق دیگر با اتوبوس وسیله‌ای برای نیل به ادغام نژادی خواهد بود؟ اگر روابط علت و معلول برقرار شود، آنگاه به عنوان اولین برآورد می‌توانیم به نحوی عقلانی و بی‌طرفانه نتیجه بگیریم که باید هم ادغام نژادی و هم بردن کودکان از طریق اتوبوس را حمایت کنیم. (اگر استدلالی برای فرض این مطلب داریم که روابط

علی درآینده نیز استمرار دارد پس به برابری در استفاده از امکان تعلیم و تربیت نیل خواهیم آمد و از این هدف توسط نتایج ناخواسته جلوگیری نخواهد شد)

درمثال بالا جمله «به عنوان اولین برآورد و تخمین» ذکر می‌شود با این هدف که دلایلی که ممکن است به خاطر آن کودکان به مناطق دیگر برده نشوند باید لحاظ شود نتایجی نیز که بر اهداف دیگر مرتبط است باید ارزیابی شود برای نمونه دانش‌آموزان چه مقدار از وقت خود را در اتوبوس صرف می‌کنند و هزینه و خطر آن چه میزان است؟ یعنی اگر مسئله فقط محدود شود به جستجوی برای وسایل هرچند مؤثر و کارا برای برخی از اهداف تأمل اخلاقی ناتمام و ناکافی می‌ماند این تأمل می‌تواند شامل مواردی باشد چون: آیا باید وسیله‌ای خاص را برای نیل به هدفی مشخص با توجه به اینکه این وسیله بر دیگر ارزشهایمان تأثیر خواهد گذارد، به کارگیریم؟

مدل وسیله - هدف ابزار مفید دیگری است برای ارزشیابی بسیاری از

احکامی که حامل «باید» است این مدل، به نحو گسترده‌ای در زندگی روزانه به کار می‌آید روابط علی که این مدل بر آن استوار است معمولاً از طریق نظریه و داده‌های علمی آزمون‌پذیر است اما این مدل نیز اهداف افراد را، جز در مورد احتمال وقوع ییا نفع و ضرر آن ناآزموده رها می‌کند .

مدل استلزام شناختی لی Lees
(Epistemic) Impliatkcation Model

هم در فلسفه و هم در علوم اجتماعی اخیراً تلاشهایی صورت گرفته است تا داوریه‌های ارزشی را وارد گفتمان انتقادی عینی کنند و پا را از محدودیتهای مدلهای تعهد -

استنتاج‌پذیری وسیله - هدف فراتر بگذارند (Gewirth 1978)

Phillips
Habermas 1973 (1986)

یک بار این تلاشها از سوی لی صورت گرفته است چیزی را که او ارائه کرد «استلزام شناختی» نام نهاد. گرچه لی این مدل را درون «معرفت علی و معمولی جای داد» (یعنی معرفت طبیعی که تحت شرایط تجربی حاصل می‌شود)،

امابه وضوح شبیه به مدل علمی تأیید و ابطال است و بنابراین، محققان تجربه‌گرای علوم اجتماعی با آن آشنایی دارند البته، در این مدل لی مدعی استنتاج‌پذیری دقیق منطقی نیست با استفاده از این مدل محقق می‌تواند عوامل توصیفی احکام ارزشی را تابع دسته‌ای از ملاکها، از جمله آزمون تجربی سازد تا از طریق این ملاکها بتواند در مورد اعتبار این احکام به یک داوری قطعی دست یابد به این ترتیب باید دید که آیا این ملاکها به عنوان اصولی مناسب برای تأیید احکام ارزشی محسوب می‌شوند؟ لی، پنج ملاک عمده برای انجام چنین آزمونی ارائه می‌کند:

دلیل محکم

دلیلی که ضرورت دارد تا حکم ارزشی را تأیید یا ابطال کند «نباید تنها به تلقی گویندگان از احکامشان یا وضعیت روانی ذهنشان نسبت به این تلقی باز گردد (Lee 1985) دلیل باید «محکم» ویزی بیش از صرف تعهد فردی یا تصمیم شخصی باشد دلیل محکم

مستلزم این است که در یک گزاره برخی از وجود عام همگانی با نمود ظاهری در مورد وضعیتی که به آن ارجاع می‌شود وجود داشته باشد و این تنها شامل گزاره‌هایی می‌شود که از سوی محققان مستقل و از طریق برخی روندهای عینی یا ذهنی بتوانند مورد تکذیب یا تأیید قرار گیرند. برای نمونه، این حکم که «مردم نباید سیگار بکشند» با این دلیل که «چون این کار احتمال مردن را به دلیل سرطان ریه بالا می‌برد»، حمایت می‌شود این یک دلیل محکم است چرا که می‌تواند از سوی محققان مستقل مورد تأیید یا ابطال قرار گیرد. دلایل و نظریات علمی جاری در مورد ارتباط بین سیگار کشیدن و سرطان ریه چه اظهار نظری باید بکنند اینها همه واقعیت است بنابراین این دلایل محکم به چیزی فراتر از وضع ذهنی و یادآوری یک فرد ارجاع داده می‌شود.

مرتبط بودن دلیل با مرجع

دلایل علاوه بر «محکم» بودن باید «با مرجع مرتبط» باشند یعنی حکم و دلیل باید در موضوعی مشترک باشند این

حکم «تبه‌کارانی که از زندان آزاد می‌شود باید مقرری همراه با امتیاز یافتن کار داشته باشند» و این دلیل را که: «اگر با تبه‌کاران آزاد شده از زندان این گونه رفتار شود احتمال ارتکابشان به جرایم جدید کمتر خواهد شد» در نظر بگیرید (Rossi 1987) در اینجا دلیل کاملاً مرتبط با مرجع است و به «تبه‌کاران» و «مقرری و امتیاز یافتن کار» چنان‌که در مرجع آمده پرداخته است. ارتباط با مرجع مطلبی است که به طبقه‌بندی موضوعهای مورد بحث مربوط می‌شود زمینه‌هایی که در نظر دارند برای داوری ارزشی دلیل فراهم کنند اگر حداقل در یک طبقه‌بندی یکسان به موضوعها انسانها و یا حوادث نپردازند ناقص خواهند بود.

ربط علی دلیل

افزون بر اینها دلیلی که برای آزمون یک حکم ارزی ذکر می‌شود باید دارای «ربط علی» باشد و به روش‌های علی با حکم مرتبط باشد در مثال کشیدن سیگار و سرطان ریه این گزاره آزمون‌پذیر را پذیرفتیم که ارتباط علی میان این دو

وجود دارد یعنی کشیدن سیگار تا حدی به لحاظ علی در ایجاد سرطان ریه سهیم است. اما در مثال دیگر «زنها باید از مردها اطاعت کنند» - که حکمی است که از سوی یک مرد با ذهنیت برتری جنس - این دلیل ارائه می‌شود که «به طور معمول زنها کوتاه‌تر از مردها هستند» در اینجا یک ربط علی در استدلال وجود ندارد چرا که ارتباطی علی میان قامت و اجبار به اطاعت در دست نیست یعنی با اینکه ممکن است زنها کوتاه‌تر از مردها باشند، کوتاه‌تر بودن کسی دلیل نمی‌شود برای آن که آن کسی باید از کسی دیگر اطاعت کند.

بنابراین روش لی برفرضیه علیت در جهان و توانایی ما برای تشخیص و تأیید روابط علی مبتنی است.

استقلال علت

چهارمین شرط و ملاک لی این است که مربوط بودن دلیل با مرجع ربط علی دلیل و دلیل محکم باید پیش از تعهد و دلبستگی صمیمانه به نتیجه‌گیری برسد و دلیل باید به لحاظ علی از این تعهد و دلبستگی جدا و مستقل باشد دلیل اگر

توسط نتیجه‌گیری حاصل آید قابل قبول نیست به عبارتی دلیل باید به لحاظ زمانی پیش از نتیجه‌گیری وقوع یابد و نباید حاصل آن باشد.

برای نمونه در مثالی که در مورد کشیدن سیگار و سرطان ریه ارائه کردیم استقلال علی دلیل از طریق تقدم زمانی (سیگار کشیدن پیش از ابتلا به سرطان می‌آید)، تقدم کنترل (نمی‌توان با دادن سرطان به کسی عادت سیگار کشیدن را نیز به او داد) و از طریق نظریه توضیحی برقرار می‌شود نظم علی یعنی جهت علت و معلول، در اینجا به روشنی استقرار می‌یابد به این ترتیب واقعیت ابتلا به سرطان، سیگار کشیدن را موجب نمی‌شود.

آزمون تجربی

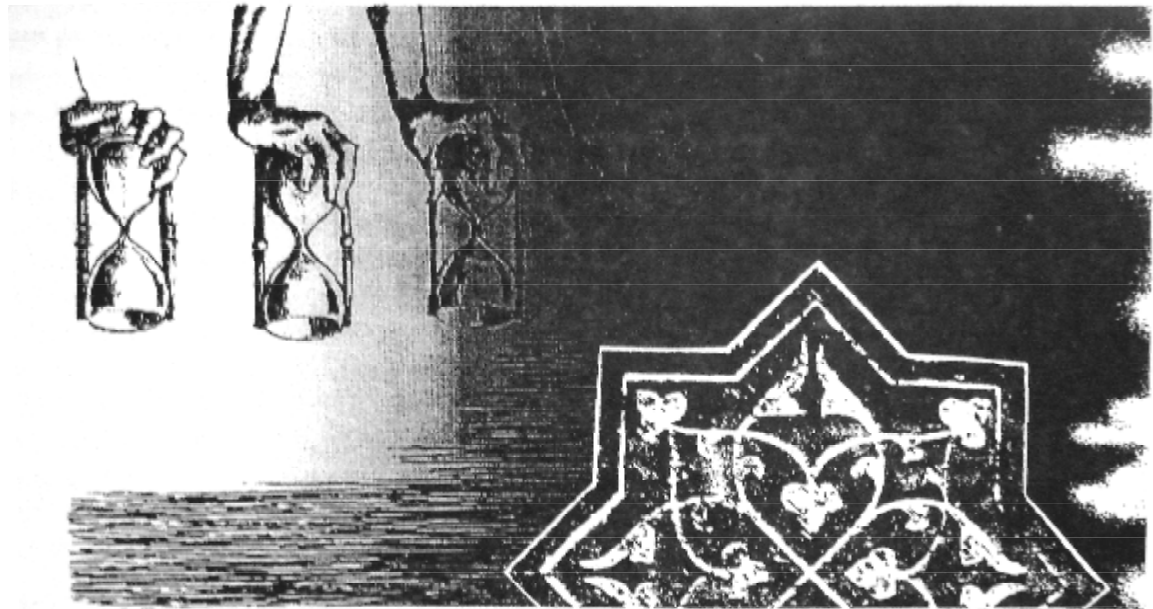
سرانجام ملاک و شرطی مشخص برای ارزیابی صدق یا کذب دلیل وجود دارد اگر دلیل صادق باشد و چهار خواسته‌ای را که در بالا به صورت ملاک و شرط ذکر شد برآورده سازد حکم ارزشی را پشتیبانی می‌کند اما اگر کاذب باشد آن را حمایت نخواهد کرد برای

دانشمندان علوم اجتماعی این امر به استفاده از معیارهای علمی و روشهای محققانه برای آزمون گزاره‌هایی که به عنوان دلیل ارائه می‌شود برمی‌گردد.

البته دانشمندان همواره تلاش می‌کنند تا داوریه‌های ارزشی خود را به لحاظ تجربی مورد آزمون قرار دهند آنها در آنها این کار را هنگامی انجام می‌دهند که برای مطالب شاگردان خود را درجه‌بندی می‌کنند و به آنها نمره می‌دهند توصیه‌نامه می‌نویسند تصمیم می‌گیرند کدام باید در دانشکده به کار گرفته شوند یا ارتقاء پیدا کنند کتاب بررسی می‌کنند مقاله‌ها را برای چاپ و طرحهای تحقیقی را برای تأمین بودجه ارزیابی می‌کنند تقاضا کنندگان بورس را مورد ارزیابی قرار می‌دهند اخلاق کاری آنها را می‌سنجند و کارهایی از این قبیل انجام می‌دهند. می‌توان تصور کرد چه رسوایی به بار خواهد آمد در صورتی که دانشمندان اعتراف کنند که این داوریه‌های ارزشی (آنگونه که در حال حاضر جرم‌گرایی بر آن اصرار دارد)، بر ادله عقلانی و عینی مبتنی نیستند و نمی‌توانند باشند. البته، در زندگی واقعی

ارزشها با یکدیگر در تقابل قرار می‌گیرند و بنابراین شرایط پنهانی بسیاری ایجاد می‌کنند از این‌روست که ما تمایز مفید میان «باید، بدیهی و مشهود» و «باید با ملاحظه همه جوانب» را می‌پذیریم. تمامی ارزشها بهت‌ناهی و به خود بخود بدیهی هستند و همه آنها تحت شرایطی مشخص دارای استثناهایی هستند برای مثال در نظر بگیرید که شما قول داده‌اید که در جلسه‌ای حاضر شوید اما در همان لحظه نیز خاله شما فوت می‌کند و شما وظیفه دارید که در مراسم تشییع جنازه وی شرکت کنید. در این صورت شما وظایفی دارید که با هم در تقابل هستند.

(H ARMAN 1977) شما باید به جلسه بروید و نیز باید در مراسم تشییع جنازه شرکت کنید این دو حکم در نظر اول گزاره‌هایی بدیهی هستند و در واقع با یکدیگر در تقابل نیستند. هیچ کدام از این احکام نمی‌گویند که با ملاحظه همه جوانب چه باید کرد. تنها هنگامی که می‌خواهیم تصمیم بگیریم کدام یک از این احکام برای ما اولویت دارند این کار صورت می‌گیرد و احکام



را می‌سنجیم چنین سنجشی می‌تواند به صورتی عینی صورت گیرد .

منطق اساسی (The Underlying Logic)

منطق اساسی در مدل استلزام شناختی (epistemic implication) لی کاملاً صریح است این منطق مفروض می‌دارد که احکام تجویزی شامل برخی مضامین توصیفی قابل آزمون است یعنی نفی یا اثبات می‌شود بریا مثال چنانچه حکم تجویزی a مبتنی بر حکم توصیفی b باشد آنگاه اگر b کذب باشد بنابراین نمی‌توان a را با آن تأیید کرد به این ترتیب در صورتی که بخواهید A را بیان کنید باید دلایل دیگری به غیر از b برای پشتیبانی a پیدا کنید یا نتیجه

بگیرید که A غیر عقلانی است از طریق چنین فرایندی دآوری های ارزشی رقیب یعنی احکام حامل باید که در تقابل با یکدیگر قرار دارند می‌توانند از میان بروند رویه‌های علمی شبیه به هم است همان گونه که کوک و همپل نیز اظهار می‌دارند: تنها فرایند قابل دسترس برای ایجاد یک نظریه علمی فرایندی است که فرضیه‌های رقیب و قابل سنجش را از میان بر می‌دارد.

با تبعیت از پنج ملاک و شرطی که لی ارائه کرد از طریق یافتن تأیید یا ابطال عینی در مورد ادله که احکام ارزشی بر آن استوارند و به تبع آن در مورد خود احکام ارزشی یک محقق می‌تواند به قابلیت اظهار (Warranted A ssertibility) و ادعای موجه

دسترسی یابد روش لی استدلالهایی صریح و قابل درک آزمون برای انسجام منطقی کنکاش برای یافتن سازگاری یا تقابل را همراه با نظریات و مفروضات پذیرفته شده علمی و جستجو برای یافتن داده‌های تجربی مرتبط در بر می‌گیرد البته در آزمون تلقیات و ارزشها عینیت لزوماً به معنای این نیست که چنانچه این تلقیات و ارزشها مورد تأیید قرار گرفتند به عنوان «چیزی درست» در همهٔ زمانها و مکانها مورد قبول هستند بلکه آنها همان‌گونه که تمامی نتیجه‌گیری‌های علمی در نظر می‌آیند به عنوان چیزی محتمل و قابل تصحیح فرض می‌شوند آنها حدس و اظهاراتی غیر قطعی هستند که تأیید نشدشان در آینده معلوم می‌شود برابری آن درخواست برای آزمون عینی ارزشها به معنای درخواست برای مطلق‌گرایی و جزمیت نیست.

سرانجام استلزام شناختی نمی‌تواند جدای از عوامل دیگر و به صورت منفرد باشد همانند هر روش استدلالی دیگر از جمله تحقیق علمی این روش بر تعداد زیاد مفروضات کمکی استوار است مفروضاتی که ممکن است دامنهٔ آن در

هر موردی از قوانین فیزیک تا ماهیت زیست‌شناسی انسانی گسترده باشد اما حداقل یک فرض اساسی را در آغاز می‌توان مشخص کرد این فرض مربوط می‌شود به نوع موجود طبیعی‌ای که ما انسان‌ها هستیم نوع محیط‌هایی اعم از طبیعی و اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم بنابراین داده‌های علوم شیمی، زیست‌شناسی، روانشناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و علمی از این دست داده‌هایی مرتبط به شمار می‌آیند. برای نمونه پرهیز از درد تنها یک برتری نیست درد یک نشانهٔ زیست‌شناختی است نسبت به این مسئله که بدن ما در معرض صدمه و آسیب است و بنابراین برای مانع‌مانده‌هایی است تا علمی را برای اجتناب از وضعیتی که منجر به آسیب شود انجام دهیم در صورتی که ما موجوداتی «نامیرا» بودیم آنگاه احتمال داشت احکام و فرامینی که در برابر جنایت وجود دارد غیر ضروری جلوه کند اگر زندگی اجتماعی می‌توانست بدون این احکام و فرامین ادامه یابد آنگاه ممکن بود صداقت، اعتماد، عدالت و تعاون ارزش

خود را از دست بدهند این ارزشها واقعیت هستند؛ اگر چه همه واقعیتهای را شامل نمی‌شوند.

در مثال سیگار و سرطان یک دانش‌پژوه ممکن است مجبور شود این فرض را که زندگی، سلامت و بهداشت بر مرگ بیماری و درد برتری دارد آزمایش کنند برای یک حکم نه تنها یک دلیل واحد بلکه ممکن است دلایل بسیاری مورد نیاز باشد و این دلایل ممکن است تا یک حکم بنیادین در مورد ماهیت و طبیعت انسان و جامعه امتداد یابد درچنین وضعیتی ممکن است به این حکم برسیم که انسان باید زندگی را بر مرگ ترجیح دهد (به عنوان یک انتخاب بدیهی). دلایل این حکم چیست؟

دلایل بی‌شماری برای این امر وجود دارد که به خلاصه‌ای از آن در زیر اشاره می‌شود: این طبیعت انسان است که می‌خواهد زندگی کند شهیدی که زندگی خود را در راه دیگران قربانی می‌کند با این هدف که دیگران بتوانند زندگی کنند (به عنوان انتخاب با در نظر گرفتن همه جوانب) نیز این حقیقت را تصدیق می‌کند بدون امکان حیات هیچ

امیدی در روی زمین برای ماندن و یا عمل کردن وجود ندارد وقتی آینده‌ای نباشد امیدی نیست چنان که فاس استدلال می‌کند یک معرفت و خرد زیست اجتماعی (Biosocial) در واقع یک دیدگاه تکاملی - طبیعی وجود دارد که «توجیه ارزشها را به عنوان عملی می‌نگرد که به لحاظ ابزاری با کارکرد ارزشها در پیشبرد بقای انسان و تحول تکاملی درارتباط متقابل است».

دلایل پیشگویانه: گسترش مدل لی

ارزشها جهتگیری‌های آینده را در بر دارند از طریق نتایج آینده مورد انتظار مبتنی بر ارزشها در مورد اعمال بدیل ممکن دآوری می‌کنیم از طریق اعمال برنامه‌ریزی شده مبتنی بر ارزشها پیمان می‌بندیم و نتایج مشخصی را در نظر می‌آوریم بر اساس ارزشها حکم صادر می‌کنیم سرمشق ارائه می‌کنیم و حتی عملی را انتخاب می‌کنیم که قانونی کلی (یک قانون اخلاقی برای آینده) در مورد آینده خلق کند تصمیم‌گیری در مورد اینکه چگونه عمل لازم را انجام دهیم تفکر در مورد آینده را در بر می‌گیرد.

با توجه به اینکه ارزشها و خود عمل دارای جهتگیری‌های آتی هستند دلایلی که برای تأیید احکام حامل «باید» ارائه می‌شود اغلب حداقل به طور تلویحی اما ناگزیر بر تخمین‌هایی در مورد نتایج اعمال بدیل در آینده مبتنی است. بنابراین من گسترش روش لی را پیشنهاد می‌کنیم یعنی گسترش دیدگاه او در مورد دلیل محکم ربط علی دلیل و نیز تعریف آزمون تجربی با این هدف که پیش‌بینی‌های موجه را در دست داشته باشیم انسانها نیاز دارند تا از نتایج احتمالی اعمال ممکن و متنوع خود (در صورتی که فرض کنیم عاقلانه عمل می‌کنند) آگاه شوند بنابراین احکامی که در مورد آینده محتمل ذکر می‌شود هنگامی که توسط دلایلی مشخص توجیه می‌شوند ایجاد کننده «دلیل» به همان معنایی است که لی مطرح می‌کند تا داوریه‌های ارزشی نفی یا تأیید شود درست همان گونه که واقعیت‌ها در مورد گذشته و حال عمل می‌کنند (Bell 1989 & Olick) اما از آنجا که این دلایل به آینده‌ای که هنوز وقوع نیافته است می‌پردازند تهدیدی که در مورد اعتبار و

درستی به میان می‌آید باید درکنار کمبودهای علم در مواجهه با واقعیت‌های موجود مورد توجه قرار گیرد . برای روشن شدن هرچه بیشتر موضوع یعنی ایجاد تمایز میان دلیل - که برمشاهده گذشت و حال مبتنی است - و پیش‌بینی - که به آینده اشاره دارد و بنابراین به همان معنا و دلیل نیست - به جای لفظ «دلیل» ترجیح می‌دهم «دلایل پیشگویانه» را به کار ببرم . جنبهٔ مربوط به آینده در «دلیل» ارائه شده از سوی لی در مثالی که پیش از این ذکر شد مشهود است حکم این است: «مردم نباید سیگار بکشند» و دلایل پیشگویانه این است: «چرا که با انجام چنین کاری امکان مردن به خاطر سرطان ریه در آینده بالا میرود». روشن است که برای سیگاری‌هایی که در قید حیات هستند و در حال حاضر نشان‌هایی از سرطان در آنان دیده نمی‌شود چنین «پیش‌داوری» می‌تواند «حقیقتی احتمالی» باشد بهینه‌ترین عمل در اینجا روی آوردن به روش «قابلیت بیان موجه» است البته این مسئله به دلیل خطاهای موجود در روشهای مشاهده یا

محدودیت‌های احساس ما نیست؛ بلکه به این علت است که پیش‌بینی به حوادثی اشاره دارد که هنوز وقوع نیافته و بنابراین نمی‌توانند مورد مشاهده قرار گیرند اما تا آن هنگام که پیش‌بینی یا مشاهده مورد خاص هر سیگاری تصدیق شود (یعنی تا زمانی که پیش‌بینی «حقیقت قطعی» شود) اگر مطلوبیت پیش‌بینی در مورد افزایش طول زندگی از دست خواهد رفت پیش‌بینی‌ها هر قدر که ممکن است غیر قطعی و مشروط باشند راهنمایی‌های مهم و لازم برای تصمیمات مردم در مورد عمل محسوب می‌شوند.

مقاصد خوب، نتایج خوب و معرفت خوب
همان‌طور که دانشمندان علوم اجتماعی از این مسئله آگاهی دارند اعمال می‌تواند تبعاتی به غیر از آنچه تمایل یا انتظار داریم در بر داشته باشند برای اینکه انسانی مسئول و پاسخگو باشیم باید نتایج ناخواسته اعمال را مورد لحاظ و بررسی قرار دهیم و اثرهای آن را ارزیابی کنیم و تبعات و

نتایج ناخواسته را که موجب ناراحتی است به حداقل برسانیم «برای انجام دادن آنچه درست است کافی نیست بلکه لازم است داوری‌هایی صحیح در مورد واقعیت داشته باشیم مردی که برای خانواده‌اش قارچ جمع می‌کند اگر نوع سمی آن را جمع کند همه را خواهد کشت (Grisez and shaw 1984, p. 229) به بیانی دیگر ممکن است ما اشتباه عمل کنیم اما «نه به خاطر اینکه به یک قاعده اخلاقی خوب و پسندیده نیندیشیده‌ایم بلکه به این دلیل که دانش تجربی مشخصی برای به کارگیری قاعده اخلاقی در دست نداریم بنابراین پزشکانی که در گذشته باعث مرگ بیماران می‌شدند به خاطر علاقه نداشتن به زنده ماندن بیماران مرتکب چنین کاری نمی‌شدند بلکه آنان به اشتباه فکر می‌کردند که حجامت تنقیه کردن و از این قبیل کارها تأثیری در بهبود بیماری دارد (smart 1984) درخصوص این موضوع من از اتزیونی (Etziolini) فاصله می‌گیرم چرا که او در انجام داوری‌های ارزشی بر نقش مقاصد و نیات به قیمت کنار ماندن نتایج

تأکید می‌کند گرچه نیات و مقاصد درست است اخلاقی محسوب می‌شود و نه اینکه تنها نیت انجام دادن آنچه درست است را داشته باشیم. به این ترتیب کسب دانش صحیح و مربوط در مورد نحوه کار دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم و از جمله جهان اجتماعی و انجام دادن پیش‌بینی‌هایی در مورد نتایج آتی اعمالمان که به لحاظ احتمالی درست می‌نماید جنبه‌هایی از احساس مسئولیت و پاسخگو بودن به لحاظ اخلاقی محسوب می‌شود.

با چنین استدلالی به یقین توجیهی برای تأیید ارزش معرفت‌علیم خواهیم داشت بنابراین در حالی که دیدگاه وبر در مورد ارزشمند بودن علم هنگامی که از طریق داورهای ارزشی پیش‌تنبانی شود درست بود این داورهای ارزشی است که می‌توان به لحاظ عینی و عقلایی توجیه شود.

نتیجه‌گیری

قصد من در این مقاله فراخوان برای یک بررسی مجدد در مورد احتمال و امکان ارزیابی عینی ارزش‌ها جدای از

3/4 مدل تعهد- استنتاج‌پذیری روشی عملی است برای تصمیم در مورد مسائل مربوط به ارزش که به طور معمول در زندگی روزمره به کار می‌آید؛ به ویژه هنگامی که مردم در زمینه برخی معیارهای ارزشی توافق دارند.

3/4 در زندگی واقعی ارزش‌ها با یکدیگر در تقابل قرار می‌گیرند و بنا بر این شرایط پنهانی بسیاری ایجاد می‌کنند از این روست که ما تمایز مفید میان «باید بدیهی و مشهود» و «باید با ملاحظه همه جوانب» را می‌پذیریم.

جزمیت مسلط بر بیشتر تفکرات علمی است در قسمت پایان مطلب سه مدل را مورد بحث قرار دادیم: 1- تعهد - استنتاج‌پذیری و 2- هدف- وسیله 3- استلزام شناختی. دو مدل اول گرچه از زمانهای دور مورد شناسایی بودند و به طور ضمنی اما به نحوی گسترده در زندگی عادی و تحقیقات در مورد راهنمایی عمل اجتماعی به طور وسیع مورد بررسی قرار نگرفته‌اند آخرین مدل - حداقل آن‌چنان که به وسیله لی تدوین یافته است - مدل نویی به نظر می‌رسد که برای بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی ناشناخته است هر کدام از این سه مدل ارزیابی عینی داوریهی ارزشی

را مورد تأکید قرار می‌دهند. به علاوه مدل سوم از طریق آزمون عناصر توصیفی ارزشهای اساسی (مثل هدف غایت و یا تعهد) قادر است کاری فراتر از دو مدل دیگر انجام دهد به کار بستن پنج معیاری که لی ارائه می‌کنند یعنی دلیل محکم ربط ارجاعی و علی دلیل استقلال علت و دلیل حقیقی تجربی به تأیید یا نفی تلویحی آن حکم ارزشی منجر می‌شود که بر دلیل مبتنی است و با اضافه کردن دلایل پیشگویانه به عنوان دلایل مجاز - همانگونه که من پیشنهاد کردم - مطلوبیت این روش از طریق صحه گذاشتن بر ارزیابی داوریهای ارزشی پیش از انجام عملی که این داوریهای به آن مجر می‌شود بالا می‌رود. عمل عقلانی و مؤثر مستلزم این است که مردم هم نتایج آتی اعمال ممکن و بدیل خود (مشکل پیش‌بینی) و هم اینکه این نتایج آتی دلخواه و مطلوب است یا نه را «بدانند» بنابراین ممکن است نظر هیوم در مورد معضل رسیدن از «هست» به «خواهد بود» و از «هست» به «باید» درست باشد اما هر دو مورد در روندهای تصمیم‌گیری عاقلانه برای عمل

ملحوظ می‌شوند گرچه دانشمندان علوم اجتماعی در هریک از این دو مورد نمی‌توانند به قطعیت برسند اما با این وجود آنان می‌توانند به «قابلیت بیان موجه» دست یابند. فراتر از آن همه می‌دانیم و می‌پذیریم که معرفت علمی خود بر قابلیت بیان موجه مبتنی است و این امر نیز قابل تصحیح و مبتنی بر حدس و گمان است بنابراین توجیه احکام ارزشی ممکن است در اساس از توجیه ادعا در مورد حقیقت متفاوت باشد چرا که در مورد احکام ارزشی نتیجه‌گیریها قطعی جزمی یا مطلق نیستند بلکه غیر قطعی مشروط و با ورود اطلاعات جدید در معرض تغییر هستند.

البته برای آنکه آنچه نیک است را دوباره در علوم اجتماعی به میان آوریم هنوز کارهای زیادی باید انجام گیرد از جمله ارزیابی انتقادی تلاشهای گذشته در علوم اجتماعی که با انجام داوریهای ارزشی (باربر، بلا، فیلیپس و دیگران) و شکل بخشیدن به تفکر آتی علوم اجتماعی در مورد ارزشها مرتبط است؛ تا به این ترتیب عناصر منطقی واقعی و حدسی داوریهای ارزشی به نحوی

مطرح شوند که این گونه داوریهها را به لحاظ عینی آزمون‌پذیر کنند ارائه استدلالها و بررسی انتقادی و منطقی آنها ما را در فرونشاندن اختلافاتمان در مورد آنچه باید انجام دهیم از رجوع به ایمان مذهبی، ایدئولوژی سیاسی عرفهای اجتماعی سنتهای فرهنگی، مرجعیت تطمیع تهدید و قدرت سبعمانه فراتر می‌کشاند و به سمت امکان فهم متقابل در ارتباطاتمان (هابرماس 1984) هدایت می‌کنند همچنین از این طریق از هیاهو نیز رها می‌شویم چرا که در چنین وضعی دیدگاه کسی بر دیگری برتری ندارد مگر اینکه به بهترین شکل ممکن مبتنی بر منطق نظریه علمی و واقعیت تجربی بنا شده باشد. روشن است که توجیه عینی داوریه‌های ارزشی برای راضی کردن محققان مستقل شامل اعضای گروه‌های مختلف ملی قومی مذهبی سیاسی و یا دیگر گروه‌ها کاری است دشوار اما آنچه آن را واقع‌گرایانه می‌کند این امکان احتمال است که جامعه انسانی به سمت یک نظام ارزشی همه‌شمول پیش می‌رود که ارزیابی طول کیفیت زندگی انسانی علاقه به همکاری

اعتماد عدالت اجتماعی محیط زیستی قابل تحمل حقیقت علمی و رفاه آیندگان را شامل می‌شود چنان که دوب (Doob 1987) نیز می‌گوید: «بارقه‌های جهان‌شمولی و همگانی شدن در تمامی قلمروهای فعالیت انسانی» هم‌اکنون امکان وجود یافته است این مسائل را در کارهای فیشکین (Fishkin 1984) در مورد استدلال اخلاقی و فلسفه سیاسی کولبرگ (Kohlberg 1981) در مورد تکامل اخلاقی نارول (naroll 1983) در مورد ارزش‌های قانونی و تامس ولادردیل (Thomas & 1988) در مورد گسترش امنیت و رفاه اجتماعی جهانی مورد تعهد بوده است می‌توان دید. آنچه امکان‌پذیر است اینکه دانشمندان علوم اجتماعی می‌توانند قلمرو کاربردپذیری روش‌شناسی خود را تا بدانجا وسعت بخشند که ارزیابی دقیق داوریه‌های ارزشی را در برگیرد و بر نیز چنین می‌کند؛ در حالی که به صورت شگفت‌انگیزی اعتقادش با رفتارش متضاد است چرا که به قول کولبرگ «هنگامی که وبر یک موضع ارزشی

Columbia University Press, PP. 360-81.

BELLAH, R. N.; MADSEN, R.; SULLIVAN, W. M.; SWIDLER, A.; Tipton, S. M.; 1985. Habits of the Heart. Berkeley, Cal.: University of California Press.

BELLAH, R. N.; MADSEN, R.; SULLIVAN, W. M.; SWIDLER, A.; TIPTON, S. M.; 1991. The Good Society. New York: Knopf.

BULMER, M. 1983. The British Tradition of Social Administration: Moral Concerns at the Expense of Scientific

RIGOR. In D. Callahan and B. Jennings (eds), Ethics, the Social Sciences, and Policy Analysis.

New York: Plenum, pp. 161-85.

CAMPBELL, D. T., 1984 Can We Be Scientific in Applied Social Science? In R. F. Conner, D. G. Altman, and C. Jackson (eds), Evaluation Studies: Review

Annual. Beverly Hills, Cal.: Sage, pp. 26-48.

Cook, T. D.; CAMPBELL, D. T., 1976. Quasi-Experimentation. Chicago, Ill.: Rand-McNally.

DOOB, L. W., 1987. Slightly Beyond Scepticism. New Haven, Conn.: Yale University Press.

ETZIONI, A., 1988. The Moral Dimension. New York: Free Press.

FEYERABEND, P., 1975. Against Method: Outline of an Anarchistic Theory of Knowledge. London: NLB.

(از جمله موضوع بی‌طرفی در ارزش‌گذاری) اتخاذ می‌کند تلاش می‌کند تا آن را با یک استدلال دقیق پشتیبانی کند» از این طریق گفتمان اخلاقی می‌تواند به صورت بخشی از گفتمان انتقادی علوم اجتماعی درآید و علوم اجتماعی نیز می‌تواند به صورت بنیانی برای تفحص عینی و ارزیابی تصویرهایی از آینده‌ای بهتر درآید.

یادداشتها

1. Nomological – deductive

منابع

BARBER, B., 1987. Effective Social Science. New York: Russell Sage.

BFL. W., (forthcoming).

Foundations of the Futures Field.

BFL. W.; OLICK, J. K., 1989. An Epistemology for the Futures

Field: Problems and Possibilities of Prediction, Futures, No. 21. pp. 115-35.

BELLAH, R. N., 1983. The Ethical Aims of Social Inquiry. In N.

Haan, R. N. Bellah, P. Rabinow, and W. M. Sullivan

(eds), Social Science as Moral Inquiry. New York:

- Revolution. Oxford: University Press, pp. 1-5.
- HALFPENNY, P., 1982. Positivism and Sociology. London: Allen & Unwin.
- HANSON, N. R., 1985. Patterns of Discovery. Cambridge: Cambridge University Press.
- HARMAN, G., 1977. The Nature of Morality. New York: Oxford University Press.
- HEMPEL, C. G., 1965. Aspects of Scientific Explanation. New York: Free Press.
- KOHLBERG, L. (ed.), 1981. The Philosophy of Moral Development. New York: Harper & Row.
- KUHN, T. S., 1962. The Structure of Scientific Revolutions. Chicago, Ill.: University of Chicago Press.
- KUHN, T. S., 1977a. Second Thoughts on Paradigms. In F. Suppe (ed.), The Structure of Scientific Theories, Second end. Urbana: University of Illinois Press, PP. 459-517.
- KUHN, T. S., 1977b. The Essential Tension Chicago, Ill.: University of Chicago Press.
- LAKATOS, I., 1968. The Problem of Inductive Logic. Amsterdam: North - Holland.
- LEE, K., 1985. A New Basis for Moral Philosophy. London: Routledge & Kegan Paul.
- LEE, K., 1985. Social Philosophy and Ecological Scarcity. London: Routledge.
- Lincoln, Y. S.; GUBA, E. G., 1985. Naturalistic Inquiry. Beverly Hills, Cal.: Sage.
- NAROLL, R., 1983. The Moral Order. Beverly Hills, CA: Sage.
- FISHKIN, J. S., 1984. Beyond Subjective Morality. New Haven, Conn: Yale University Press.
- FEYERABEND, P., 1975. Against Method: Outline of an Anarchistic Theory of Knowledge. London: NLB.
- FISHKIN, J. S., 1984. Beyond Subjective Morality. New Haven, Conn.: Yale University Press.
- FOSS, D. C., 1977. The Value Controversy in Sociology. San Francisco, Cal.: Jossey - Bass.
- GEWIRTH, A., 1978. Reason and Morality. Chicago, Ill.: University of Chicago Press.
- GELLNER, E., 1985. Relativism and the Social Sciences. Cambridge: Cambridge University Press.
- GORDON, T. J., 1992. The Methods of Futures Research. The Annals of the American of political and Social Science, No. 522, pp. 25-35.
- GRISEZ, G.; SHAW, R., 1988. Beyond the New Morality. Third Edition. Notre Dame, Ind.: University of Notre dame Press.
- HAAN, N., 1983. An Interactional Morality of Everyday Life. In N. Haan, R. N. Bellah, P. Rabinow, and W. M. Sullivan (eds.), Social Science as Moral Inquiry. New York: Columbia University Press.
- ABERMAS, J., 1973. Theory and Practice, Tr. J. Viertel. Boston: Beacon Press.
- HABERMAS, J., 1984 (1981). The Theory of Communicative Action: Part I, Tr. T. McCarthy. Boston, Mass.: Beacon.
- HACKING, I., 1981. Introduction. In I. Hacking (ed), Scientific

- Urbana, Ill.: University of Illinois Press.
- THOMAS, G. M., LAUDERDALE, P., 1988. State Authority and National Welfare Programs in the World System Context. *Sociological Forum*, No. 3, PP. 383-99.
- IONG, R., 1986. *Ethics in Policy Analysis*. Englewood Cliffs, N. J.: Prentice-Hall.
- WALLACE, W. L., 1988. Toward a Disciplinary Matrix in Sociology. In N. J. Smelser (ed.), *Handbook of Sociology*. Newbury Park, Cal.: Sage, PP. 23-76.
- WFRER, M., 1949. *The Mrthodology of the Social Sciences*, E. A. Shils and H. A. Finch (eds. And tr.). Glencoe, Ill.: Free Press.
- WEBER, M., 1958 (1919). Science as a Vocation. In H. H. Gerth and C. W. Mills (eds. And tr.) *From Max Weber: Essays in Sociology* New York; Oxford: Galaxy, PP. 129-56.
- WILLIAMS, B., 1985. *Ethics and the Limits of Philosophy*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- WILLIAMS, R. M., JR., 1970. *American Society: A Sociological Interpretation*, 3rd edn. New York: Knopf.
- ZAVALLONI, M., 1980. Values. In H. C. Triandis and R. W. Brislin (eds.), *Handbook of Cross-Cultural Psychology*, Vol. 5, Boston, Mass.: Allyn and Bacon, PP. 73-120.
- NEURATH, O., 1959. Sociology and Physicalism. In A. J. Ayer (ed.), *Logical Positivsm*. Glencoe, Ill.: Free Press, PP. 282-317.
- PHILLIPS, D. L., 1973. *Abandoning Method*. San Francisco, Call.: Jossey-Bass.
- PHILLIPS, D. L., 1986. *Toward a Just Social Order*. Princeton, N. J.: Princeton University Press.
- POPPER, K. R., 1959. *The Logic of Scientific Discovery*. New York: Basic Books.
- REICHENBACH, H., 1951. *The Rise of Scientific Philosophy*. Berkeley, Call.: University of California Press.
- REINHARZ, S., 1979. *On Becoming A Social Scientist*. San Francisco, Call.: Jossey-Bass.
- ROSSL, P., 1987. Unemployment Insurance Payments and Recidivism among Released Prisoners'. In B.Barber (ed.), *Effective Scial Science*. New York: Russell Sage, PP. 107-24.
- SCHEFFLER, I., 1967. *Scince and Subjectivity*. Indianapolis, Ind.: Bobbs-Merrill.
- SCHUESSLER, K., 1971. Continuities in Social prediction. In H. L. Costner (ed.), *Sociological Methodology*. San Francisco, Cal.: Jossey-Bass, PP. 302-29.
- SMART, J. J. C., 1984. *Ethics, Persuasion and Truth*. London: Routledge & Kegan Paul.
- SUMNER, L. W., 1987. *The Moral Foundation of Rights*. Oxford: Clarendon Press.
- SUPPE, F. (ed.), 1977. *The Structure of Scientific Theories*, Second ed.